

## “پیشداوری” و “تعصب” یا “خودی” و “غیر خودی” در ادبیات و جامعه‌شناسی آلمان از عصر روشنگری تا قرن بیستم

### نیلوفر بیضایی

شاید پرداختن به چنین موضوعی در وهله‌ی نخست به مسایل و معضلات ایران و ایرانیان بی ارتباط بنظر بیاید. اما “پیشداوری” یا “پیش قضاوت” که معمولاً به یکسونگری، حذف دیگری، بی ارزش شمردن باورهای دیگر، به حاشیه رانده شدن گروه‌های اجتماعی که در اقلیت یا در موضع اقلیت قرار دارند، حقیقت را مطلق و تنها از آن خویش انگاشتن و سر انجام شکل‌گیری ساختارهای استبدادی، ناسیونالیستی، دین‌خویی و... منجر می‌شود، با بستره‌ی فرهنگی ایران امروز قابل مقایسه است. متأسفانه در مورد این موضوع بسیار مهم و اساسی که در روانشناسی اجتماعی و بررسی علل تکرار دایره‌ی جهنمی “حاکمیت مطلق” جمعی بر جمع دیگر، از سوی صاحب‌نظران و محققین ایرانی همچون بسیاری عرصه‌های دیگر کم کار شده است. شاید این بررسی زمینه‌ای برای بحث و کاوش بیشتر در این زمینه و بسط آن به عرصه‌های دیگر فرهنگی و اجتماعی فراهم آورد.

در اروپا تاریخچه‌ی “پیشداوری” از زوایای گوناگون و از سوی اندیشمندان رشته‌های مختلف بررسی و تحلیل شده است. برای مثال تاریخ‌شناسان و کارشناسان علوم سیاسی به بررسی تاریخچه‌ی پیدایش و تحلیل تأثیرات ناسیونالیسم و ضدیت با یهودیان پرداخته‌اند، در حالی‌که کارشناسان علوم اجتماعی همین پدیده را از طریق نظر سنجی و تحقیقات آماری دنبال کرده‌اند. همچنین روانشناسان در مکانیسم‌های روانی را که در پدیداری قضاوت یکجانبه نقش عمده‌ای بازی می‌کند را مورد بررسی قرار داده‌اند.

بهمین دلیل در بررسی این مقوله در ادبیات نمی‌توان نگاه خود را به یک عرصه‌ی خاص محدود نمود، بلکه می‌توان به مراحل رشد “نئوری پیشداوری” از عصر روشنگری تا کنون پرداخت.

اولین کسی که به تئوریزه کردن و تحلیل “پیشداوری” پرداخت، فرانسیس بیکن<sup>۱</sup> (۱۶۲۸-۱۵۶۱) فیلسوف انگلیسی بود. بنظر وی پیشداوری نتیجه‌ی درک غلط‌پدیده‌ها و تمایل شدید به “بت‌سازی” می‌باشد. او این “بت”‌ها را به چهار گروه تقسیم می‌کند. بت‌های قومی که ریشه در طبیعت انسان دارند. بت‌های غاری که بیشتر بر اساس تجارب و ادراک شخصی تعریف می‌شوند. بت‌های بازاری که از ضرورت نیاز بشر به ایجاد ارتباط با دیگران ناشی می‌شود و به دادن تصویری واژگونه از واقعیت منجر می‌شود و بالاخره بت‌های تئاتر که فیلسوفانی هستند که نظراتشان بی‌قید و شرط پذیرفته می‌شود. بگمان بیکن از تمامی این بت‌ها و بت‌سازیهایی می‌توان فاصله گرفت.

افکار بیکن بر فیلسوفان عصر روشنگری تأثیری غیر قابل انکار داشت. با وجود این به این موضوع در عصر روشنگری کم توجهی شد. در این دوره پرداختن به این موضوع (پیشداوری) بیشتر از طریق بررسی رابطه‌ی آن با طرف مقابل یعنی در ارتباط با منافع طبقات حاکم و کاربرد آن در جوامع فئودال انجام می‌شد. از آنجا که پیش شرط‌های روشنگری در انگلستان و فرانسه مهیاتر بود تا در آلمان، تفکر روشنگرانه در آنجا گسترده‌تر و همه‌جانبه‌تر جای باز کرده بود.

در آلمان نقد پیشداوری بدون در نظر گرفتن جوانب سیاسی آن صورت می‌گرفت راه از بین بردن آن در تلاش برای رسیدن به “حقیقت” تعریف می‌شد. در فرانسه بدلیل شکل‌گیری مبارزات طبقاتی برخورد با این پدیده بسیار روشن‌تر و منسجم‌تر صورت می‌گرفت. بعبارت دیگر رهایی خرد از بندهای پیشداوری بعنوان پیش شرط رسیدن به آزادی سیاسی در نظر گرفته می‌شد.

هدف نهایی فیلسوفان عصر روشنگری از نقد پیشداوری، جایگزین کردن فلسفه و علم بجای دین‌خویی فئودالی بود، چرا که افکار اتوریتر فئودالیسم و دگماتیسم مذهبی بعنوان موانع اصلی پیشرفت اقتصادی دیده می‌شد. با اینهمه نظر فیلسوفان روشنگری در مورد پیش شرط‌های تاریخی این پدیده یکسان نبود. امانوئل کانت<sup>۲</sup> پیشداوری را نتیجه‌ی پروسه‌ی “عمومیت” بخشیدن‌های غلط می‌دانست. وی معتقد بود که پیشداوری نتیجه‌ی “خودخواهی” و “خودپرستی” است. نظرات کانت در اینمورد ادبیات قرن هیجدهم را تحت تأثیر خود قرار داد.

<sup>۱</sup> Bacon, F: Die Idolenlehre. In: Kirchman, Neues Organon, Berlin (1870). In: Link, Ideologie (1927)

<sup>۲</sup> Kant, Immanuel: Werke Bd. VI, Frankfurt. M. (1964)

لزینگ<sup>۳</sup>، یکی از مهمترین نمایندگان روشنگری در آلمان، در آثار اولیه‌ی خود ( «میزوزن» ، ۱۷۴۷ و «یهودیان» ، ۱۷۴۹)<sup>۴</sup> تعصبات شدید آن دوره نسبت به زنان و یهودیان نقد کرده است. به نظر لزینگ نیز تعصب و پیشداوری از نبود شناخت و در نتیجه تمایل به عمومیت بخشیدن منتج می‌شود. بگمان وی مهمترین شروطرهایی از پیشداوری «پول» و «دانش» بود. بعبارت دیگر او فاکتورهای مادی، تحصیل و آمادگی بازننگری در اندیشه‌ی خویش را تنها راه‌رهایی فرد از تعصب و پیشداوری می‌دانست. او این باور را بعدها در کاراکتر «ناتان» در کتاب «ناتان دانا» تحقق بخشید.

شیلر<sup>۵</sup> تأثیرورزان را به مبارزه با تعصب فراخواند و آنها را به «در هم کوبیدن» زنجیرهای «تعصب» تشویق می‌نمود. گوته<sup>۶</sup> بر این نکته تاکید داشت که «خرد» و «عقل» نمی‌تواند هیچ تأثیری بر از بین بردن تعصب و پیشداوری بگذارد. در ایندوره از نقد پیشداوری پرداختن به پیشزمینه‌ها و علل اجتماعی بوجود آمدن آن کاملاً در سایه ماند. با اینهمه کانت برای اولین بار از آزادی سیاسی بعنوان پیش شرط تعصب زدایی نام برد، هر چند که در عین حال هر گونه فعالیت سیاسی را رد می‌کرد. وی می‌گوید :

«انقلاب تنها به تحقق آرمانهای قدرت طلبانه و شخصی یک جمع منجر می‌شود، اما بهیچوجه امکان یک تحول واقعی در طرز تفکر انسانها بوجود نمی‌آورد. تعصبات و پیشداوریهای پیشین جای خود را به تعصبات و پیشداوریهای جدید می‌دهند و به الگوی توده‌های بی تفکر تبدیل می‌شوند.»

گوته و شیلر در آثار اولیه‌ی خود مرکز توجه را بر شخصیت‌های غیر متداول و غیر «نرمال» قرار داده بودند. در «ورتر» و «کلاویدو»<sup>۷</sup> (۱۷۷۴) از گوته و «غارتگران»<sup>۸</sup> (۱۷۸۱) از شیلر به افرادی غیر عادی با خصایل فیزیکی و روانی غیر طبیعی، اما با تأثیرات مثبت پرداخته می‌شود.

در دوران جنگهای آزادی طلبانه که در ۱۸ اکتبر ۱۸۱۷ با تظاهرات دانشجویان آغاز شد، یک الگوی شخصیتی ملی که در میان گروههای دمکرات جایگاهی ویژه داشت، بوجود آمد که خواهان حق تعیین سرنوشت ملی بود، اما بزودی جای خود را به نوعی «غرور ملی» یا نوعی ناسیونالیسم داد.

هاینریش هاینه یکی از مهمترین نویسندگانی بود که در آنزمان در مقابل پیشداوریهای ضد فرانسوی (انقلاب فرانسه) که در آلمان بسیار قوی بود، ایستاد و به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی پای نهاد. هاینه به تحلیل تاریخی هگل معتقد بود. او «فرد» را مسئول بوجود آمدن پیشداوری و تعصب نمی‌دانست، بلکه آن را نتیجه‌ی پیش شرطهای اجتماعی- تاریخی می‌دانست و معتقد بود که تعصبات و پیشداوریها تنها از طریق تغییر در روابط اجتماعی و پیشرفت تاریخی امکان پذیر خواهد بود.

هانس مایر<sup>۹</sup> در مورد او می‌نویسد :

«هاینه می‌خواهد بتنهایی بایستد. می‌خواهد بتنهایی مبارزه کند و از طریق انتقاد اجتماعی بعنوان نویسنده در تغییر روابط اجتماعی نقش بر عهده گیرد.»

در قرن نوزدهم بسیاری از نویسندگان به فشارهای روحی و روانی وارد شده بر انسانهای در حاشیه قرار گرفته یا بهتر بگوییم به حاشیه رانده شده، پرداختند. در همین رابطه نقد اجتماعی به ادبیات راه یافت. گئورگ بوشنر<sup>۱۰</sup> با «وینسک» (۱۸۷۹) و ویکتور هوگو<sup>۱۱</sup> با «گورثیشت نتردام» (۱۸۳۱) مثالهایی برای دسته هستند. کمی بعد کارل مارکس و فریدریش انگلس<sup>۱۲</sup> کوشیدند یا به تعریفی تاریخی- ماتریالیستی از پیشداوری و تعصب برسند. آنها یک تئوری تاریخی ماتریالیستی بنا نهادند و معتقد بودند که شکلهای گوناگون ایدئولوژی به تعلق طبقاتی وابسته هستند<sup>۱۳</sup>.

از این نقطه نظر نقد پیشداوری نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن دیالکتیک تاریخی که تاریخ را حاصل مبارزات طبقاتی می‌داند، انجام گیرد. مارکس و انگلس همچنین به یک ادبیات واقعگرا اعتقاد داشتند. برای آنها ادبیات وسیله‌ای برای مبارزه با پیشداوری بود. بگمان آنها وظیفه‌ی ادبیات این نیست که تنها به خرد انسان نگاهی هشدار دهنده داشته باشد، بلکه همچنین می‌بایست با در نظر گرفتن شرایط مادی، تعلق طبقاتی و دیالکتیک تاریخی به این معضل بپردازد. با اینهمه نظرات ایندو نتوانست بر نقد پیشداوری این دوران تأثیر زیادی بگذارد. بیشتر صاحب نظران پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ به تبعید رفتند

<sup>3</sup> Lessing , Gotthold Ephraim : Werke , Bd. III, Berlin, Rilla – Ausgabe (1960)

<sup>4</sup> „ Misogyn“ und „ Die Juden“

<sup>5</sup> Schiller, Friedrich : Werke , Bd. IV, Frankfurt . M. (1966)

<sup>6</sup> Goethe, Johann Wolfgang : Werke , Bd. XII , Hamburg (1960)

<sup>7</sup> „Werther“ und „Clavigo“

<sup>8</sup> „ Die Räuber“

<sup>9</sup> Mayer , Hans : Von Lessing bis Thomas Mann, Metzingen/Württemberg , 1959

<sup>10</sup> Georg Büchner

<sup>11</sup> Victor Hugo

<sup>12</sup> Karl Marx u. Friedrich Engels

<sup>13</sup> Marx ,K u. Engels ,F : Die Deutsche Ideologie, in : Ders. , Frankfurt .M. (1966)

یا مواضع سیاسی طبقه ی بورژوازی حاکم را پذیرفتند. ادبیات ایندوره از مبارزه با تفکر ضدیهودی و پیشداوری و ذهنیت منفی نسبت به گروهها ، طبقات و قومهای دیگر دست برداشت. همچنین از نگاه روشنگرانه فاصله گرفته شد. باز یهودیان در ادبیات بعنوان شخصیت‌های منفی ترسیم شدند و رقابت های سیاسی آلمانیها با انگلیس و فرانسه منجر به پیشداوریهایی جدید در مورد این کشورها شد . شیوه های علمی که در گذشته برای نقد پیشداوری بکار گرفته می شدند ، در این دوره به ابزاری برای تایید پیشداوریهایی موجود تبدیل شدند . برای مثال اتو واینینگر<sup>۱۵</sup> در کتاب خود “جنسیت و شخصیت”<sup>۱۶</sup> (۱۹۰۳) قصد اثبات این نظر را داشت که زنان بدلیل طبیعت خود نمی توانند در جهت رهایی خویش گامی بردارند .

جامعه ی شهری قرن نوزدهم و بیستم تمام تلاشهای گذشته را به فراموشی سپرد . دلیل این امر تنها رقابتهای علمی که پیش شرط موقعیت نابرابر بود یا فرمانبرداری ناشی از فشارهای آریستوکراسی بود ، نمی توانست باشد . بلکه عامل اصلی ، بوجود آمدن یک هیرارشی جدید بود که جایگزین مناسبات فنودالی شده بود و بر پایه ی نابرابری بنا نهاده شده بود. این مناسبات جدید نگاه ناسیونالیستی و ضد خارجی را بهمراه داشت و زنان را به برده های دوران جدید بدل نمود ، چرا که اولین گروهی بودند که از موج بیکاری جدید زیان دیدند و دیگر درآمدی نداشتند . اما در همین دوره یک جنبش کارگری در حال شکل گیری بود که با ناسیونالیسم ، ضدیت با یهودیان و نگاه تحقیر آمیز به زنان به مبارزه برخاسته بود .

نمایشنامه ی “نورا یا خانه ی عروسکی” از هنریک ایبسن<sup>۱۷</sup> در سال ۱۸۷۹ در کپنهاک بروی صحنه رفت . نورا که زندگی زناشویی اش بر پایه ی قضاوت و خشونت همسرش استوار است ، او و فرزندانش را ترک می کند تا خود را بیابد . ایبسن در اینجا یکی از مهمترین جایگاههای جامعه ی شهری آن دوران یعنی “زندگی زناشویی” را مورد نقد قرار می دهد .

همچنین آگوست ببل<sup>۱۸</sup> در سال ۱۸۷۹ در کتابی تحت عنوان “زنان و سوسیالیسم” ، پیشداوریهایی را که منجر به مقابله با رهایی زنان می شد ، شدیداً تحت انتقاد قرار داد. جنبش کارگری ایندوره اما به موفقیتی دست نیافت ، چرا که از یکسو در درون این جنبش اختلاف نظرهای جدی وجود داشت و از سوی دیگر پروپاگاندا ی رسمی قدرت بسیاری داشت . پس از جنگ جهانی اول درگیری شدیدی میان لیبرالهای چپ گرا و گروههای راست گرا بوجود آمد .

جیمز الیوت و یورگن پلتزر در این رابطه می نویسند :

“ تئوریهایی کنسرواتو، روزنامه نگاران و نویسندگان پیش از ۱۹۳۳ در فکریک انقلاب راست گرا بودند ، تفکری که منجر به اتحاد نیروهای ارتجاعی راست ، راسیستهای ضد یهود و ضد کمونیستها شد و نتیجه ی سیاسی آن حکومت فاشیستی هیتلر شد و ساختار فکری خود را در میان مردم رواج داد . دنیای فکری فاشیستها تشکیل می شد از تقسیم جهان به سیاه و سفید ، خوب و بد، فرشته و دیو که از اساطیر کهن برگرفته شده بود. ”<sup>۱۹</sup>

پس از ۱۹۴۵ (سقوط هیتلر) تا اواسط دهه ی شصت ، صاحبان نظران به بررسی علل روی آوردن آلمانیها به فاشیسم پرداختند .

**تئودور آدورنو** به جوانب روانشناسانه و فاکتورهای روانی پیشداوری پرداخت . او معتقد بود که “شخصیت قدرت محور” تحت تاثیر یک هیرارشی منظم قرار دارد تا ضعفهای شخصی خود را بپوشاند . بگمان وی هراس از تهدید دلیل مهمی برای وابسته شدن افراد به گروه “خودی” و بدین ترتیب ایستادن در مقابل هر چه غریبه است یا “غیر خودی” ، می باشد . عبارت دیگر روی آوردن به پیشداوری و تعصب ، راه گریزی است از واقعیات روزمره.<sup>۲۰</sup> در مقابل تئوری آدورنو ، تحلیل دیگری قرار دارد که پیشداوری و تعصب را نتیجه ی وقایع تاریخی و کاربردهای ایدئولوژیک می داند و تنها راه از بین بردن آن را در تغییر مناسبات و تربیت اجتماعی می داند . نماینده ی این نقطه نظر **مارکس** است که همانطور که یکبار نیز گفتیم ، معتقد است پیش شرط تحلیل هر پدیده و در نظر گرفتن موقعیت مادی است . بگمان وی هر باوری زمانی ایدئولوژیک می شود که ظواهر یک واقعیت اجتماعی را متبلور سازد ، اما دلایل اصلی را در پرده نگاه می دارد و بطور همزمان بر اساس همان واقعیات بدین شکل بروز می کند. عبارت دیگر عوامل پیدایش پیشداوری باید در آنجا جستجو شود که بعنوان شکل ایدئولوژیک از واقعیات اجتماعی بر می خیزد. تئوری نقد اجتماعی ماتریالیستی هسته ی اصلی روانشناسی سیاسی را تشکیل می دهد . در تایید

<sup>15</sup> Otto Weininger

<sup>16</sup> Geschlecht und Charakter

<sup>17</sup> „Nora oder ein Puppenhaus“ von Henrik Ibsen

<sup>18</sup> Bebel , August : Die Frau und der Sozialismus , Berlin (1974)

<sup>19</sup> Eliot , James/ Pelzer, Jürgen : Stationen der Vorurteilkritik , Göttingen (1978)

<sup>20</sup> Adorno , T.W.: Studien zum autoritären Charakter , Frankfurt .M . (1973)

این تئوری در دهه ی شصت در آمریکا تعداد زیادی تحقیق عملی انجام شد. همچنین در عرصه ی ادبیات و جامعه ی دهه ی شصت ، تاثیر افکار وی غیر قابل انکار است.

یک دیدگاه دیگر که به تحلیل علل پیشداوری می پردازد ، روانشناسی فردی است . از این نقطه نظر انسانهایی که دچار عذاب وجدان و روانپریشی هستند ، مقصر را نه در جنبه ی درونی ، بلکه بیرون از خود و در دیگران می جویند . این خصلت به بقیه ی خصوصیات شخصیتی فرد بستگی ندارد ، بلکه نتیجه ی وجود یک شخصیت دوگانه و بسیار ضعیف است که می خواهد این ضعفها را پنهان کند. این “خود” ضعیف معمولاً تحت تاثیر و فشار یک “فرا خود” بسیار قوی قرار دارد.

دیدگاه دیگری که “مدرسه ی فرانکفورت”<sup>۲۱</sup> آن را نمایندگی می کند ، بر پایه ی روانشناسی تحلیلی استوار است ، اما اهمیت و ویژگی آن در این نهفته است که قضیه را تنها از زاویه ی روانشناسانه مورد بررسی قرار نمی دهد . بعبارت دیگر این دیدگاه شخصیت قدرت محور را نه تنها از منظر بیوگرافی شخصی ، بلکه همچنین در ارتباط آن با ابعاد تاریخی می بیند . نظریه پردازان و جامعه شناسان مدرسه ی فرانکفورت معتقد بودند که ناهنجاریهای رفتاری از جمله فرا - خودی ، سادومازوخیستی (خود و دیگر آزاری) ، خصایل طبیعی و غریزی هستند ، بلکه به روش زندگی و ساختارهای اجتماعی وابسته اند. به گمان ارایش فروم<sup>۲۲</sup> تفکر خود محوربین و دیگر ستیز ، نتیجه ی محدودیتهای اعمال شده بر فرد در نهاد خانواده است . در این دیدگاه نیز “پدر” نماینده ی واقعه ی اجتماعی است که در مراحل بعدی جای خود را به “معلم” ، “صاحب کار” ، “پیشوا یا رهبر” می دهد .

**هورکهایمر<sup>۲۳</sup>** در این رابطه می نویسد : “ در خانواده که برای کودک نقش تعیین کننده بر عهده دارد ، ساختارهای اتوریتر و قدرت محورانه ، پیش شرط ساختارهای بعدی اجتماعی است . ”<sup>۲۴</sup>

دلیل نگاه شتابزده ی نگارنده ی این سطور به مقوله ی “پیشداوری” ، “پیش قضاوت” و “تعصب” که نتیجه ی آن به حاشیه راندن گروههای مختلف اجتماعی و مهیا ساختن شرایط اجتماعی برای پای گیری استبداد و تقسیم جامعه به “خودی” و “غیرخودی” است، از یکسو قابل مقایسه بودن آن در بسیاری وجوه با بستر تاریخی ایران و تفکر “قدرت پرست” و “بت ساز” در جامعه ی ماست که در تمامی سطوح و گروههای اجتماعی ما ریشه دارد ، و از سوی دیگر روشن شدن این نکته ی مهم که در زمینه ی روانشناسی اجتماعی علل تکرار دایره ی جهنمی استبداد ریشه دار در سرزمینمان کم کار شده است . بگمان من همین کم کاری که یکی از دلایل آن مبتلا بودن بخش قابل ملاحظه ای از صاحب نظران ما به “تعصب” و “پیشداوری” و در نتیجه ندیدن آن است ، منجر به یکسویه نگریهای سیاسی ، تحریف تاریخ ، “دل بستنهای” زود گذر به این و آن و در نتیجه بی عملی محض شده است . ادعای طرفداری از مبانی دمکراتیک و ساختن و پرداختن جملات زیبا در وصف آن ، یا جایگزین ساختن یک آرمانشهر با آرمانشهری دیگر بدون درک مبانی و ریشه های اجتماعی و فردی و بررسی آن از جوانب گوناگون غیر ممکن است . از سوی دیگر می دانیم که پیشداوری تنها دلیل نگاه به دیگری از زاویه ی منفی نیست که اینچنین نام می گیرد ، بلکه پیشداوری که منجر به مثبت مطلق دیدن می شود نیز بهمان اندازه خطرناک و فاجعه آفرین است.

یک جامعه تنها در صورتی می تواند در صلح زندگی کند که حقوق همه ی انسانها را برسمیت بشناسد و بدان احترام گذارد و این بدین معنی است که “ تفاوتهای باورهای انسانی ”<sup>۲۴</sup> را بپذیرد . تنها در صورت پذیرفتن “حق برابر باورهای گوناگون در تفاوتهایشان”<sup>۲۵</sup> است که احترام به دیگری تحقق می یابد.

<sup>21</sup> Frankfurter Schule

<sup>22</sup> Fromm, Erich : Studie über Autorität und Familie , Paris, (1936)

<sup>23</sup> Horkheimer , Max : Studie über Autorität und Familie , Paris (1936)

<sup>24</sup> Mayer , Hans : Außenseiter , Frankfurt , Suhrkamp (1975)

<sup>25</sup> همانجا